

Criticism and Evaluation of Laws Governing the Return of Property in Iranian law With an Approach to Islamic Jurisprudence

Mostafa Gholipor Zarrin kolaii ¹, Abolhassan Shakeri ^{2*}

1. PhD Student, Department of Criminal Law and Criminology, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran.
2. Abolhassan Shakeri, Professor, Department of Criminal Law and Criminology, University of Mazandaran, Babolsar, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Article Type: Original Research

Pages:199-214

Article history:

Received: 26 Feb 2025

Edition: 27 Mar 2025

Accepted: 06 May 2025

Published online: 27 Sep 2024

Keywords:

Property Forfeiture, Crime, Iranian Law, Islamic Jurisprudence.

Corresponding Author:

Abolhassan Shakeri

Address:

Iran, Babolsar, University of Mazandaran, Department of Criminal Law and Criminology.

Orchid Code:

0000-0002-3286-3172

Tel:

09111515941

Email:

Shakeri_criminallaw@yahoo.com

ABSTRACT

Background and purpose: The need to adapt laws to the principles of Islamic jurisprudence and the principle of transparency in legal processes, as well as the emergence of challenges in the administration of justice and the protection of owners' rights, necessitate the review and amendment of laws governing the return of property with a jurisprudential approach. This research addresses the topic of "Criticism and Evaluation of Laws Governing the Return of Property in Iranian Law with an Approach to Islamic Jurisprudence."

Materials and Methods: This research is of a theoretical type and has been carried out using a descriptive-analytical method.

Ethical Considerations: In this research, the principles of trustworthiness, honesty, neutrality and originality of the work have been respected.

Findings: Articles 215 of the Islamic Penal Code and 148 of the Criminal Procedure Code, which are among the general laws on property recovery, need to be revised.

Conclusion: The subordination of payment of the equivalent or price in the event of failure to return the property, as an indisputable principle, in addition to the best possible implementation of the laws, necessitates the need to review Article 215 of the Islamic Penal Code and Article 148 of the Criminal Procedure Code. The legislator's approach in Note 2 of Article 215 of the Islamic Criminal Code, based on granting permission to sell the proceeds of crime, is justified by evidence such as the "rule of maintaining order" and the trustworthiness of the prosecutor or the court.

Cite this article as:

Gholipor Zarrin kolaii, M; Shakeri, A. *Criticism and Evaluation of Laws Governing the Return of Property in Iranian law With an Approach to Islamic Jurisprudence* . Economic Jurisprudence Studies. 2025.



نقد و ارزیابی قوانین ناظر بر رد مال در حقوق ایران با رویکردی بر فقه اسلامی

مصطفی قلی‌پور زرین‌کلایی^۱، ابوالحسن شاکری^{۲*}

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران.

۲. استاد، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: لزوم انطباق قوانین با اصول فقه اسلامی و اصل شفافیت در فرآیندهای قانونی و نیز بروز چالش‌هایی در اجرای عدالت و حفظ حقوق مالکان، بازنگری و اصلاح قوانین ناظر بر رد مال با رویکرد فقهی را ضروری می‌سازد. این تحقیق، به موضوع «نقد و ارزیابی قوانین ناظر بر رد مال در حقوق ایران با رویکردی بر فقه اسلامی» پرداخته است.

مواد و روش‌ها: این تحقیق از نوع نظری بوده و به روش توصیفی - تحلیلی صورت گرفته است.

ملاحظات اخلاقی: در تحقیق حاضر، اصل امانتداری، صداقت، بی‌طرفی و اصالت اثر رعایت شده است.

یافته‌ها: مادتهای ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری، که در زمره قوانین عام رد مال قرار دارند، نیازمند بازنگری می‌باشند.

نتیجه: فرع بودن پرداخت مثل و یا قیمت در صورت تعدد رد مال، بعنوان یک اصل مسلم، بعلاوه اجرای هر چه بهتر قوانین، لزوم بازنگری در ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری را ضرورت می‌بخشد. اتخاذ رویکرد قانونگذار در تبصره ۲ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی، مبنی بر اعطای مجوز فروش عواید حاصل از جرم، مستند به ادله‌ای نظیر «قاعده حفظ نظام» و از باب امین بودن دادستان و یا دادگاه مشروعیت می‌یابد.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۱۹۹-۲۱۴

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۰۸

تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۱/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۶

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵

واژگان کلیدی:

رد مال، جرم، حقوق ایران، فقه اسلامی.

نویسنده مسئول:

ابوالحسن شاکری

آدرس پستی:

ایران، بابلسر، دانشگاه مازندران، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی.

تلفن:

09111515941

کد ارکید:

0000-0002-3286-3172

پست الکترونیک:

Shakeri_criminallaw@yahoo.com

۱. مقدمه

ایران با رویکردی بر فقه اسلامی» با هدف ابهام زدائی از قوانین ناظر بر رد مال با رویکرد فقهی، در صدد پاسخ به این سؤالات است که اولاً رویکرد قانونگذار در قوانین ناظر بر رد مال چیست؟ ثانیاً با چه استدلالی می‌توان این قوانین را مورد نقد و ارزیابی فقهی قرار داد؟ بدیهی است که فقه، به دلیل قابلیت تطبیق، جامعیت و پویایی، در پاسخگویی به چالش‌های یاد شده راهگشا خواهد بود.

۲. مواد و روش‌ها

مقاله چون توصیفی تحلیلی است و در آن از روش پرسش‌نامه و مصاحبه استفاده نشده، لذا برای جمع‌آوری داده از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

۳. ملاحظات اخلاقی

در این مقاله، اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

۴. یافته‌ها

مادتین ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری، که در زمره قوانین عام رد مال قرار دارند، محل تأمل می‌باشند.

۵. بحث

مباحث متفرع در راستای موضوع این تحقیق، به شرح ذیل مطرح می‌گردد.

۵-۱. رد مال در قوانین کیفری

مطابق ماده ۲۱۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: «مجرم باید مالی را که در اثر ارتکاب جرم تحصیل کرده است، اگر موجود باشد عین آن را و اگر موجود نباشد مثل آن را و در صورت عدم امکان رد مثل، قیمت آن را به صاحبش رد کند و از عهده خسارات وارده نیز برآید. هرگاه از حیث جزایی وجهی بر عهده مجرم

در قانون مجازات اسلامی و احکام دادگاه‌ها به طرق مختلف، بحث رد مال مطرح شده است، رد مال به معنای بازگرداندن مال به مالک یا شخصی که استحقاق تصرف آن را دارد و در جهت احقاق حق موضوعیت یافته است. موضوع رد مال و جبران ضرر و زیان، ذاتاً یک امر حقوقی و مدنی و بویژه موضوع بحث قانون مسولیت مدنی در خصوص پرونده‌های حقوقی و مدنی بوده، لیکن در مبحث کیفری و مجازات که موضوع اصلی این مقاله است، تا حدودی متفاوت می‌باشد. موضوع رد مال در قانون مجازات اسلامی و آیین دادرسی کیفری به دو صورت عام و خاص قانون‌گذاری شده است. حالت کلی و عام آن در بخش ششم قانون مجازات اسلامی و در مبحث مسائل متفرقه، در ضمن ماده ۲۱۴ و ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و نیز ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری، بعنوان قوانین اصلی رد مال آمده است. تحقیق در خصوص موضوع رد مال با رویکردی فقهی، از جهاتی حائز اهمیت است؛ اولاً، درک دقیق و عمیق از مبانی فقهی رد مال می‌تواند راهگشای بهبود و اصلاح قوانین حقوقی موجود باشد و ابهام‌ها و تناقض‌های احتمالی را روشن کند. ثانیاً، بررسی این قوانین با توجه به اصول و قواعد اسلامی می‌تواند به تحقق عدالت در فرآیندهای حقوقی کمک کرده و ضوابط مشخص‌تری را برای بازپس‌گیری اموال فراهم کند. به‌علاوه، تحقیق در این خصوص می‌تواند راهبردهای مناسبی برای حل و فصل دعاوی مربوط به رد مال ارائه دهد و در نهایت، به پیشبرد اهداف حقوق بشری و عدالت اجتماعی در نظام حقوقی ایران کمک کند. نظر به ضرورت یاد شده، تحقیق حاضر با عنوان «نقد و ارزیابی قوانین ناظر بر رد مال در حقوق

تعلق گیرد، استرداد اموال یا تأدیه خسارت مدعیان خصوصی بر آن مقدم است».

قانونگذار در ماده ۲۱۵ همان قانون آورده است: «بازپرس یا دادستان در صورت صدور قرار منع یا موقوفی تعقیب باید تکلیف اشیاء و اموال کشف شده را که دلیل یا وسیله ارتکاب جرم بوده یا از جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب، استعمال یا برای استعمال اختصاص داده شده است تعیین کند تا حسب مورد، مسترد، ضبط یا معدوم شود. در مورد ضبط، دادگاه تکلیف اموال و اشیاء را تعیین می‌کند. همچنین بازپرس یا دادستان مکلف است مادام که پرونده نزد وی جریان دارد به تقاضای ذی‌نفع و با رعایت شرایط زیر دستور رد اموال و اشیاء مذکور را صادر نماید:

الف - وجود تمام یا قسمتی از آن اشیاء و اموال در بازپرسی یا دادرسی لازم نباشد.

ب - اشیاء و اموال، بلامعارض باشد.

پ - جزء اشیاء و اموالی نباشد که باید ضبط یا معدوم گردد.

در کلیه امور جزایی دادگاه نیز باید ضمن صدور حکم یا قرار یا پس از آن اعم از این که مبنی بر محکومیت یا براءت یا موقوفی تعقیب متهم باشد، در مورد اشیاء و اموالی که وسیله ارتکاب جرم بوده یا در اثر جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب، استعمال یا برای استعمال اختصاص یافته است، باید رأی مبنی بر استرداد، ضبط یا معدوم شدن آن صادر نماید.

تبصره ۱ - متضرر از قرار بازپرس یا دادستان یا قرار یا حکم دادگاه می‌تواند از تصمیم آنان راجع به اشیاء و اموال مذکور در این ماده شکایت کند و طبق مقررات در دادگاه‌های جزایی شکایت خود را تعقیب و درخواست تجدیدنظر نماید هر چند قرار

یا حکم دادگاه نسبت به امر جزایی قابل شکایت نباشد.

تبصره ۲ - مالی که نگهداری آن مستلزم هزینه نامتناسب برای دولت است یا موجب خرابی یا کسر فاحش قیمت آن می‌گردد و حفظ مال هم برای دادرسی لازم نیست و همچنین اموال ضایع شدنی و سریع الفساد حسب مورد به دستور دادستان یا دادگاه به قیمت روز فروخته می‌شود و وجه حاصل تا تعیین تکلیف نهایی در صندوق دادگستری به عنوان امانت نگهداری می‌گردد».

علاوه بر مواد مذکور، ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری نیز در این زمینه قابل استناد است: «بازپرس در صورت صدور قرار منع، موقوفی یا ترک تعقیب باید درباره استرداد یا معدوم کردن اشیاء و اموال مکشوفه که دلیل یا وسیله ارتکاب جرم بوده، از جرم تحصیل شده، حین ارتکاب استعمال شده یا برای استعمال اختصاص داده شده است، تعیین تکلیف کند. در مورد ضبط این اموال یا اشیاء دادگاه تکلیف آنها را تعیین می‌کند.

بازپرس مکلف است مادام که پرونده نزد او جریان دارد به تقاضای ذی‌نفع و با رعایت شرایط زیر، دستور رد اموال و اشیای مذکور را صادر کند:

الف - وجود تمام یا قسمتی از آن اشیاء و اموال در بازپرسی یا دادرسی لازم نباشد.

ب - اشیاء و اموال بلامعارض باشد

پ - از اشیاء و اموالی نباشد که باید ضبط یا معدوم شود.

تبصره ۱ - در تمام امور کیفری، دادگاه نیز باید ضمن صدور رأی، نسبت به استرداد، ضبط یا معدوم کردن اشیاء و اموال موضوع این ماده تعیین تکلیف کند.

تبصره ۲ - متضرر از تصمیم بازپرس یا دادگاه در مورد اشیاء و اموال موضوع این ماده، می‌تواند طبق مقررات اعتراض کند، هر چند قرار بازپرس یا حکم دادگاه نسبت به امر کیفری قابل اعتراض نباشد. در این مورد، مرجع رسیدگی به اعتراض نسبت به تصمیم بازپرس، دادگاه و نسبت به تصمیم دادگاه، دادگاه تجدیدنظر استان است.»

در رابطه با ماده اخیرالذکر برخی تصریح نموده‌اند که فقط آلات و ادوات ارتکاب جرم را نباید مشمول اموالی دانست که در جریان کشف جرم بدست می‌آید بلکه اموال مسروقه و اشیائی که به واسطه‌ی ارتکاب جرم حاصل شده‌اند و هر گونه مالی که در طی جریان تحقیقات، مورد توقیف واقع شده است نیز باید تعیین تکلیف شود (مدنی، ۱۳۸۷: ۸۹/۱). همچنین عده‌ای معتقدند هر شخص ذینفعی می‌تواند از دادسرا یا دادگاه درخواست استرداد مال خود را نموده و در فرض این قرار، متضرر حق اعتراض بدان را دارد (زراعت، مهاجری، ۱۳۸۶: ۴۸/۱). در خصوص لزوم تسلیم دادخواست برای استرداد اموال مورد بحث در ماده فوق، عده‌ای معتقدند هر جا قانونگذار دادگاه را مکلف به رد مال نیز کرده باشد، نیازی به تقدیم دادخواست نیست اما در غیر این صورت، با توجه به ماهیت حقوقی امر استرداد اموال، متضرر از جرم مکلف به تقدیم دادخواست می‌باشد (همان). نظر به دیدگاه‌های یاد شده، آنچه که در خصوص مواد مذکور حائز اهمیت است این است که هر چند مواد یاد شده، با محوریت رد مال است، اما قانونگذار رویه یکسانی در پیش نگرفته است؛ زیرا برخلاف ماده ۲۱۴ قانون مجازات اسلامی، ماده ۲۱۵ همان قانون و ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری، را فقط ناظر به رد عین مال به مالک دانسته و پرداخت

مثل یا قیمت را مشمول آن ندانسته است؛ این وجه تمایز مطمح نظر برخی از حقوقدانان قرار گرفته است (خالقی، ۱۳۹۳: ۴۶). دیگر آنکه قانونگذار در تبصره ۲ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی، در صورتی که نگهداری مال مستلزم هزینه نامتناسب برای دولت باشد، یا موجب خرابی یا کسر فاحش قیمت آن گردد و حفظ مال هم برای دادرسی لازم نباشد و همچنین اموال ضایع شدنی و سریع الفساد را حسب مورد به دستور دادستان یا دادگاه قابل فروش می‌داند، از نظر اصطلاحی در «ضبط» به صورت موقت، مالکیت شخص با مانع روبه رو می‌شود و در طول زمانی مشخص، شخص حق تصرف در اموالش را ندارد اما در «مصادره»، به صورت کلی مالکیت فرد بر مال از بین می‌رود و شخص، مالک مال محسوب نخواهد شد، بنابراین مصادره، استیلائی دولت بر تمام یا بخشی از اموال محکوم علیه با حکم دادگاه است، به علاوه ضبط اموال به موجب قرار نیز ممکن است اما مصادره نیازمند حکم قطعی است (گلدوزیان، ۱۳۹۲: ۴۱). در اینجا این سؤالات مطرح است، اولاً اینکه آیا صرف تحقق جرم می‌تواند مجوز این باشد که اموال کشف شده را که از جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب جرم، استعمال گشته و یا برای استعمال اختصاص یافته است و یا دلیل و وسیله ارتکاب جرم بوده، به دستور دادستان یا دادگاه فروخته شود؟ آیا این امر، با مبانی فقهی سازگاری دارد؟ در صورتی که پاسخ مثبت باشد، دادستان یا دادگاه در صدور حکم فروش از چه نقشی برخوردار است و اقدام وی مستند به کدام مؤیدات فقهی است؟ اینها ابهاماتی است که در ادامه به آنها پاسخ داده می‌شود.

۵-۲. نقد انحصار مادتين ۲۱۵ ق.م.ا. و ۱۴۸ ق.آ.د.ک. به رد عين مال به مالک

لفظهای «مثل و قیمت» واژگانی عربی هستند که در روایات مربوط به ضمان به آنها اشاره شده است (حر عاملی، ۱۴۰۹: ابواب الدین و القرض، باب ۲۱، ح ۱ و ۲ و باب ۱۹، ح ۱۱).

در لغت، «مثل» در دو یا سه معنا به کار می‌رود که در بحث مثلی و قیمی، مراد از مثل، مماثله و تسویه یا به عبارتی «همانند بودن»، معنا شده است (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل ماده «مثل»). قیمی به معنای «هر آن چیزی است که مثلی برای آن نیست» معنا شده است و قیمت نیز به «بهای هر چیز» می‌گویند (انیس، ۱۹۶۱: ۷۷۳/۲).

منقول است که واژگان مثلی و قیمی در مفهوم اصطلاحی آنها نخستین بار در کتاب شیخ طوسی به کار رفته است (رشتی نجفی، ۱۳۲۲: ۵۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۲: ۳۰۳/۲). برخی از فقهای بعد از شیخ طوسی نیز از تعریف ایشان تبعیت کرده و عده‌ای دیگر به بررسی و تکمیل تعریف ایشان پرداخته‌اند.

بعضی از معاصران با استفاده از تعریف فقهای مذاهب، مثلی را اینگونه معرفی کرده‌اند: «مثلی مالی است که افراد یا اجزاء آن مثل هم است، به طوری که قرار گرفتن بعضی از افراد یا اجزاء آن به جای بعض دیگر بدون تفاوت قابل اعتنایی امکان دارد، یعنی افراد آن مال، تفاوتی با یکدیگر ندارند و معمولاً قابل اندازه‌گیری با وزن یا کیل و قابل پیش‌فروش است» (حمدشراه، ۱۳۹۵: ۱۴). قیمی را نیز برعکس آن بیان داشته‌اند: «هر مالی که شرطی از شروط ذکرشده را نداشته باشد، قیمی است» (همان).

همانطوری که اشاره گردید، بحث مثلی و قیمی از زیرمجموعه‌های بحث ضمان است. در مانحن فیه، یعنی آن جایی که لزوم رد مال و جبران خسارت تعیین می‌یابد، در مورد نحوه خروج از ضمان دو صورت بیان شده است:

۱. رد عین مال مضمون (در صورتی که عین مال موجود باشد)

۲. رد بدل آن (در صورت تلف مال)؛ که در اجناس مثلی، مثل آن و در اجناس قیمی، قیمت آن می‌باشد (رهبر، خطیبی، ۱۳۹۴: ۲).

نظر به مطالب یاد شده، دیدگاه قانونگذار در ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری، که صرفاً ناظر به رد عین مال به مالک است؛ جای تأمل است؛ زیرا از بین رفتن عین مال تحصیل شده از جرم، چه به شکل تلف و غیر آن، امری محتمل است؛ و در این صورت، با تعدد رد عین مال، بدل آن پرداخت می‌شود. در مفهوم بدل، جایگزینی وجود دارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۸۲۴/۲-۸۲۳). در واقع، پرداخت مثل یا قیمت، طریقی برای جبران خسارت وارده است که بوسیله شمار زیادی از فقها، از جمله امام خمینی در باب غصب از کتاب تحریرالوسیله (موسوی خمینی، ۱۳۹۹: ۱۹۵/۲) و نیز در موارد متعددی از قانون، تصریح یافته است. ماده ۳۱۱ قانون مدنی در این خصوص مقرر می‌دارد: «غاصب باید مال مغضوب را عیناً به صاحب آن رد نماید و اگر عین تلف شده باشد باید مثل یا قیمت آن را بدهد و اگر به علت دیگری رد عین ممکن نباشد باید بدل آن را بدهد.» هر چند از ظاهر این ماده بر می‌آید که غاصب در دادن مثل یا قیمت آزاد است، اما در صورتی که مال مثلی تلف شود و مثل آن نیز موجود باشد، غاصب الزام به دادن مثل می‌شود و

ضرر به قدری زیاد است که با وجود تفاوت‌های زبانی و کاربردی، هیچ اختلافی در اصل حدیث مشاهده نمی‌شود؛ تا جایی که برخی فقها آن را متواتر دانسته‌اند (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۸۹/۱؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲: ۳۷۰/۱۸).

در مقابل، علیرغم نظر مثبت فقهای شیعه در خصوص این حدیث، صحت روایات مرتبط با قاعده‌ی لا ضرر در نظر فقهای اهل سنت به اثبات نرسیده است؛ زیرا آن‌ها این احادیث را مرسل دانسته و سند آن‌ها را ناقص می‌پندارند (حسینی سیستانی، ۱۳۸۹: ۵۳). با این حال، آن‌ها مفاد این حدیث را به اجرا درآورده و بر اساس آن حکم به جبران کلیه خسارات می‌دهند (احمد محمد، ۱۴۰۵: ۳۸). اما فقهای امامیه بر این باورند که کثرت این روایات و عمل اصحاب به آن‌ها، موجب تقویت اعتماد به این احادیث می‌شود و اگر هم در سند آن‌ها ضعفی وجود داشته باشد، این ضعف جبران می‌شود.

مرحوم کلینی در کتاب کافی، این روایات را از عبد الله بن بکیر نقل کرده است که او هم آن‌ها را از زراره و زراره نیز از امام محمد باقر (ع) روایت کرده است (حسینی سیستانی، همان: ۳۳). همچنین، ایشان در مورد اضرار نیز روایت دیگری با اندک اختلاف از ابن مسکان بیان کرده که او نیز از زراره و زراره هم از امام محمد باقر (ع) نقل کرده است. علاوه بر این دو حدیث، کلینی از عقبه خالد نیز دو روایت دیگر از امام جعفر صادق (ع) در این مورد نقل می‌کند (همان: ۳۴).

عده‌ای از فقها با پذیرش این دیدگاه که هدف از عبارت «لاضرر» نهی شارع از آزار رساندن به یکدیگر و یا نفی ضرر غیر قابل جبران در اسلام است، متذکر می‌شوند که از نظر ادبی، عبارت «لا ضرر و لا ضرار» یک جمله نکره منفی است که در

نمی‌تواند قیمت مال تلف‌شده را بپردازد، همچنین مالک نیز نمی‌تواند قیمت را مطالبه کند. این سخن علاوه بر اینکه از مواد ۳۱۲ و ۳۲۹ قانون مدنی استفاده می‌شود، مورد اتفاق نظر حقوق دانان نیز هست (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۵۳۲/۱).

ماده ۶۶۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات)، شاهد مثالی دیگر در این زمینه است که مطابق آن: «در کلیه موارد سرقت و ربودن اموال مذکور در این فصل دادگاه علاوه بر مجازات تعیین شده سارق یا رباینده را به رد عین و در صورت فقدان عین به رد مثل یا قیمت مال مسروقه یا ربوده شده و جبران خسارت وارده محکوم خواهد نمود.»

نظر به آنچه گذشت، مبانی مشروعیت جایگزینی مثل و یا قیمت، در صورت تعدد رد عین مال را می‌توان در ادله ذیل جستجو نمود:

الف: قاعده لا ضرر

قاعده «لا ضرر» یکی از اصول شناخته‌شده و مسلم در فقه اسلامی است (رشتی نجفی، ۱۳۲۲: ۴). می‌توان گفت که معنا و مقصود از حدیث «لا ضرر»، منع از هر نوع آسیب و ضرر قابل تصور است. به همین ترتیب که حکم ضرری به‌وسیله شارع ممنوع است، هرگونه ضرر موجود در خارج و خسارات وارده نیز باید ممنوع و برطرف شوند (مرعشی، ۱۴۲۷: ۱۹۳/۱).

مستند اصلی این قاعده، احادیثی است که از جانب امامان معصوم به ما رسیده است و در آن‌ها به سخنی از حضرت رسول (ص) اشاره شده که در مورد اختلافی میان یکی از مهاجرین و یکی از انصار به نام سمره بن جندب، عبارت «لا ضرر و لا ضرار» را بیان کرده‌اند. این احادیث توسط محدثین از امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) نقل شده‌اند. تعداد روایات در باب قاعده لا

خسارت‌های ناشی از اعمال غیرعمدی یا خطای او اشاره دارد.

«ضَمْن» و «ضَمَان» به معنای واحد هستند (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۵۰/۷). «ضَمَان» در لغت به معنای التزام، کفالت، حفظ و رعایت کردن آمده است (سعدی، ۱۴۰۸: ۲۲۴). بنابراین ضامن کسی است که نسبت به امری ملتزم شده باشد.

در این که «ضمان» از «ضم» گرفته شده و یا از «ضمن»، لغوی‌ها اختلاف کرده‌اند (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶: ۱۰۸/۲۲). بنا بر نظر برخی ضامن مأخوذ از کلمه ضم است (مشکینی، ۱۳۷۷: ۳۵۰). بنابراین معنای لغوی ضمان، ضم چیزی به چیز دیگر است (جمعی از پژوهشگران، پیشین: ۱۰۸/۲۲). این از جهت اشتقاق نادرست است، چون «نون» واژه ضمان، اصلی است و «ضم» دارای «نون» نمی‌باشد (مشکینی، پیشین: ۳۵۰). قول فیومی مؤید این مطلب است؛ زیرا معتقد است که از نظر بعضی از صاحبان عقیده، ضمان از ضم اشتقاق یافته و این از لحاظ اشتقاق غلط است، چون «نون» ضمان، اصلی است و ضم دارای «نون» نیست و آنها دو ماده مختلف هستند (فیومی، ۱۳۸۳: ۳۶۴/۲).

ضمان در اصطلاح دارای دو اطلاق است: اطلاق اخص، که مقصود از آن اشتغال ذمه دیگری به حق است و اطلاق اعم عبارت است از حفظ و رعایت کردن موجبی که ترک آن سبب غرامت می‌گردد (سعدی، پیشین: ۲۲۵).

در نزد برخی دیگر از فقها، ضمان در اصطلاح بر وضع ید بر مال، خواه به صورت حق باشد و یا به غیر حق، نیز اطلاق می‌شود (محمود عبد الرحمان، ۱۴۳۰: ۴۱۴/۲). بعضی از فقها معنای اصطلاحی ضمان را اطلاق می‌کنند و به واسطه‌ی آن ضمیمه کردن ذمه به ذمه دیگری را اراده

ادبیات عرب دلالت بر عموم می‌کند و به این ترتیب این حدیث شامل تمامی انواع ضرر و زیان می‌شود و با توجه به مفهوم عرفی ضرر، حکم به لزوم جبران کلیه ضررها از این عبارت استخراج می‌گردد (بهرامی احمدی، ۱۳۷۷: ۲۳۹). اگرچه برخی دیگر از فقها، مانند شیخ محمد حسن نجفی، از این قاعده برای اثبات تسبیب به عنوان یکی از موجبات ضمان استفاده می‌کنند (نجفی، ۱۴۰۴: ۴۶/۳۷-۵۰)، اما عده‌ای از فقها همچون میر عبد الفتاح مراغی، برای تقویت استدلال خود مبنی بر پذیرش قابلیت جبران کلیه خسارات، به این احادیث استناد کرده و حکم به ضمان شخص زیان‌زننده و جبران تمام خسارات را صادر کرده‌اند (مراغی، ۱۴۱۷ق: ۳۲۰/۲).

با استناد به قاعده لاضرر، زمانی که مجرم نتواند عین مال را به مالک بازگرداند، الزام به پرداخت مثل یا قیمت آن به عنوان راه حل منطقی و منصفانه مطرح می‌شود؛ چراکه با این عمل، نه تنها حق مالک ضایع نمی‌شود، بلکه با تبدیل عین مال به معادل اقتصادی آن، باری از دوش نظام حقوقی و اجتماعی برداشته می‌شود و این موضوع به تحقق عدالت و جلوگیری از زیان مادی و معنوی برای مالک کمک می‌کند. به عبارتی، قاعده لاضرر ضمانت اجرایی برای حفظ حقوق افراد است و به همین دلیل، در مواردی که رد عین مال ممکن نباشد، پرداخت مثل یا قیمت نه تنها فلسفه جبران خسارت را دنبال می‌کند، بلکه با تأکید بر اصل جلوگیری از ضرر، به حمایت از حقوق مالکیت کمک می‌نماید.

ب: قاعده ضمان

یکی از اصول بنیادی در فقه اسلامی، قاعده «ضمان» است که به مسئولیت شخص در جبران

هیچ کسی جای تردید نیست و بطور کلی، بنیان و اساس مالکیت بر این رویه مبتنی است. بر این اساس مستندات و روایات نیز همین بنای عقلایی را تأیید می‌کنند (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۲۱۵/۱).

۲) روایات

روایت اول: امام باقر (ع) از پیامبر اکرم (ص) چنین روایت نموده اند: «سباب المؤمن فسوق، و قتاله کفر و اکل لحمه معصیه و حرمة ماله کحرمة دمه» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۵۹۹/۸)؛ یعنی ناسزا گفتن به مؤمن فسق است و جنگ با او کفر است و خوردن گوشت او معصیت است و احترام مال او همانند احترام خون [جان] او است.

در جهت اثبات قاعده احترام، بعنوان یکی از ادله ضمانات قهریه، استدلال به این روایت، متوقف بر این امر است که حکم وضعی از آن استنباط گردد، نه صرف حکم تکلیفی و ظاهر روایت گویای همین است. برخی از فقیهان بر این نظرند که روایت مورد بحث، صرفاً در مقام تبیین حکم تکلیفی می‌باشد و بیانگر آن است که تصرف در مال مردم جایز نبوده و حرام است و دلالتی بیش از این ندارد. دلیل آنها برای چنین استنباطی، ساختار روایت است. به عقیده آنان، این حدیث مشتمل بر چهار حکم: (۱) ناسزاگویی به مؤمنان، (۲) جنگیدن با آنان، (۳) غیبت کردن از آنان، (۴) احترام مال آنان، است که با هم و در کنار یکدیگر تشریح شده است و از آنجایی که سه مورد دیگر موجب ضمان مدنی نیستند و صرفاً احکام تکلیفی هستند، تصرف در مال، یعنی مورد چهارم، نیز به قرینه «سیاق» بایستی به همین شکل تفسیر گردد و به عبارتی، روایت در مقام تبیین شدت گناه تصرف کردن غیر مجاز در مال مردم است و همانگونه که بیان کننده ممنوعیت مبارزه‌ی مسلحانه، هتک حیثیت، توهین و ناسزاگویی به

می‌کنند؛ پس در این صورت ضمان و کفالت به معنی واحد می‌شوند. برخی بین آن و بین کفالت فرق گذاشته‌اند، دلیل آنان بر این مطلب این است که کفالت برای بدن انسان می‌شود و ضمان برای اموال است (همان: ۴۱۴/۲).

از مجموع آنچه گذشت، به دست می‌آید که بین معنای لغوی و اصطلاحی ضمان تناسب خاصی وجود دارد و قاعده ضمان به معنای تعهد و مسئولیت شخص در قبال خسارت ناشی از عدم ایفای تعهداتش می‌باشد و در مانحن فیه، زمانی که مجرم نتواند عین مال را به صاحبش بازگرداند، لازم است به جای آن، مثل یا قیمت مال را پرداخت کند؛ زیرا این قاعده به نوعی مسئولیت فرد را در برابر مالکیت و حقوق دیگران تأکید می‌کند و به ویژه در مواردی همچون سرقت یا گم شدن که رد عین مال ممکن نیست، پرداخت مثل یا قیمت به عنوان جبران خسارت و حفظ حقوق مالک مطرح می‌شود. این اقدام، به نوعی اجرای عدالت و جلوگیری از تضییع حقوق زیان دیده است. به این ترتیب، پرداخت مثل یا قیمت، یک اقدام جبرانی و مقتضای قاعده ضمان تلقی می‌گردد.

ج: قاعده احترام به مال مردم

منظور از احترام مال مردم، مصونیت داشتن اموال آنان از اموری نظیر تعدی و تصرف می‌باشد؛ بدین معنی که اولاً نسبت به آنها، تعدی و تجاوز جایز نمی‌باشد و ثانیاً در فرض تحقق تعدی و تجاوز، شخص متجاوز، مسئولیت داشته و ضامن است. مستندات این قاعده عبارت است از:

۱) بناء عقلا

بدون تردید، مفاد قاعده مذکور از احکام امضایی اسلام به شمار می‌رود، نه تأسیسی؛ زیرا زندگی خردمندان و عقلا بر این امر بنیان شده و برای

آنها است و اقدامات مسلحانه نسبت به مردم مؤمن را نوعی کفر و و به منزله خروج از ایمان دانسته، احترام اموال مردم را نیز همچون احترام خون و جان آنها برشمرده است. ظاهر روایت، خلاف نظر فوق‌الذکر را می‌رساند و می‌توان از این روایت، حکمی، اعم از تکلیفی و وضعی را استنباط نمود؛ چون اولاً در حدیث، چهار حکم مندرج، یکسان ذکر نگردیده، بلکه با دقت نظر، مشخص می‌شود که موضوعات سه حکم دیگر، یعنی (۱) ناسزاگویی، (۲) جنگیدن، (۳) غیبت کردن، سه عمل از اعمال مکلفان است، لیکن در رابط با مورد چهارم، «تصرف در مال او» گفته نشده تا در ردیف سه حکم دیگر واقع شود، بلکه لسان روایت تغییر یافته و گفته شده است که حرمت مال او همچون حرمت خون او می‌باشد. لذا بایستی مفهوم حرمت، یعنی احترام مال و خون که به یکدیگر تشبیه و تنزیل شده، تحلیل یابد. ثانیاً در حدیث مورد اشاره، احترام مال به منزله‌ی احترام خون تلقی شده و از آنجایی که مفاد این جمله عام است، تمامی احکام خون مردم بر مال آنها نیز مترتب می‌گردد و بی‌تردید، احترام خون در جایی مصداق می‌یابد که قائل شویم: اولاً هیچ کسی مجاز به ریختن خون دیگری نمی‌باشد و ثانیاً در فرض تحقق چنین امری، نباید خون او به هدر رود. نتیجه آنکه در مال نیز همین مسأله حاکم است، بدین معنی که تصرف غیر مأذون، حرام و ممنوع می‌باشد و نباید بدون جبران و تدارک ضرر باشد. ضمن اینکه عمل حرام مزاحمت و تصرف در اموال مردم، مادامی که بوسیله متصرف تدارک و جبران نگردد، به اصطلاح حقوق معاصر «جرم مستمر» است و کماکان در حال ارتکاب محسوب می‌گردد؛ زیرا مزاحمت تداوم داشته و رفع

مزاحمت جز بوسیله تدارک مال تصرف شده، تحقق نمی‌یابد، بنابراین، حتی چنانچه مفاد روایت، حکم تکلیفی باشد، لازمه‌ی آن، ضمان خواهد بود (اصفهانی، بی‌تا: ۷۹/۱).

روایت دوم: حدیث شریف «لا یحل مال امرئ الا بطیب نفسه؛ مال مردم حلال نیست مگر با رضایت آنان»، با این توضیح که مطابق این روایت، هر گونه تصرف غیرمأذون در مال غیر، عملی نادرست محسوب می‌شود. ظهور این روایت در حرمت تکلیف، بیشتر از روایت پیشین است که ذکر آن مطرح گردید؛ همان‌گونه که اشاره گردید، حتی اگر روایت، مبتنی بر حکم تکلیفی باشد، تا زمانی که پردازشگری اقدام به جبران نکند، ارتکاب فعل حرام ادامه دارد و این امر به ضمان مدنی نیز منجر خواهد شد.

روایت سوم: حدیث «انه لا یصلح ذهاب حق احد» که بیانگر آن است، نباید حق هیچ کسی، خواه مسلمان و خواه غیر مسلمان، نادیده شود (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۲۱۹/۱). بدیهی است که یکی از مهمترین مصادیق حق، در احترام به مال غیر جلوه می‌کند، بنابراین این روایت نیز می‌تواند بعنوان مستندی برای قاعده احترام به مال مردم لحاظ گردد.

طبق استدلال فوق‌الذکر، در شرایطی که مجرم توانایی بازگرداندن عین مال را ندارد، الزام به پرداخت مثل یا قیمت آن به‌عنوان راهکاری برای حفظ و احترام به حقوق مالک ضروری می‌شود. در واقع، پرداخت مثل یا قیمت، نه تنها جبران خسارت به صاحب مال را مستلزم می‌کند، بلکه نشان‌دهنده احترام به حقوق مالکیت است.

د: اصل عدل و انصاف

انصاف از منظر فقهی عمدتاً در معنای عدالت به کار رفته است. عدالت یک موضوع مستقل فقهی

و: عقل

اهمیت عقل در هدایت بشر به حدی است که در کنار کتاب، سنت و اجماع، به عنوان یکی از منابع شناسایی احکام شرعی و فقهی شناخته شده است (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۱۰۷). در فقه، احکامی که عقل بدون تکیه بر شرع به آن‌ها می‌رسد «مستقلات عقلیه» نامیده می‌شوند (محمدی، ۱۳۷۴: ۴۵۶/۲). اصطلاح مستقلات عقلیه در کنار اصطلاح «استلزامات عقلیه» به کار می‌رود. استلزامات عقلیه به تمامی احکامی اشاره دارد که با استفاده از عقل و از آن جهت که این احکام عقلاً مقدمه یا لزوم حکم شرعی هستند، به دست می‌آید (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۴۵۶/۲).

بعضی از فقها، حکم عقل را تأییدکننده قاعده‌ی لا ضرر دانسته و آن را مهم‌ترین پشتوانه‌ی فقهی برای اصل قابلیت جبران کلیه خسارات می‌دانند. به اعتقاد آنان، مستند اصلی این قاعده عقل و بنای عقلاء است (مراغی، ۱۴۱۷: ۳۱۲/۱؛ محمدی، ۱۳۷۴: ۲۱۳).

چندین حقوق‌دان نیز قاعده‌ی لزوم جبران ضرر را به عنوان یک قاعده عقلی معرفی کرده‌اند که مورد پذیرش عقل قرار دارد. از این رو، آن‌ها بر این باورند که این قاعده به دلیل عقلی بودنش، عمومی است و دامنه‌ی آن شامل تمامی مصادیق ضرر شده و موجب می‌گردد که تمامی خسارات قابلیت جبران داشته باشند (کاتوزیان، همان: ۱۵۶/۱).

حکم به جبران خسارت زیان دیده، از نگاه حقوق‌دانان، امری معقول و منطقی می‌باشد؛ از آن که هر شخص مسئول اعمال خویش است و چون عامل زیان، سبب ورود خسارت شده، هم او باید خسارت وارده را جبران کند (یزدانیان، ۱۳۸۶: ۱۶۱). بنابراین در فرضی که مجرم در اثر ارتکاب

نیست؛ بلکه به مثابه قاعده‌ای است که بر موضوعات مختلف سایه افکنده است. اولین کسی که قاعده عدل و انصاف را بصورت مستدل بیان کرده است، کاشف الغطاء صاحب تحریر المجله است (کاشف الغطاء، ۱۳۵۹: ۱۰۵) و بعد از ایشان در برخی از کتب قواعد فقهی، این قاعده به عنوان یک قاعده مستقل ذکر شده است. اجمالاً این قاعده توسط فقها پذیرفته شده (خوئی، ۱۳۶۴: ۱۴۰) و مضمون آن مورد عمل قریب به اتفاق آنان قرار گرفته است. انصاف، یعنی به شایستگی و درخور استحقاق هر کس یا چیزی، با آن رفتار کردن و اینکه در مناسبات و روابط اجتماعی و حتی در ارتباط با طبیعت، میل فردی کنار گذاشته شود (خوانساری، ۱۳۶۰: ۱۰۴/۱). مطابق اصل عدل و انصاف، سهل‌الوصولترین روش به نظم آوردن اشیاء، پیش‌بینی کیفر جهت نقض آن است و ساده‌ترین روش جهت حفظ ارزش خاص، پیش‌بینی ضمانت اجرای کیفری جهت هرگونه تعرض بدان است. از این رو، رسالت حقوق کیفری، حفظ اساسی‌ترین ارزشها و بنیادیترین نظم‌ها است که این امر طبعاً از اصول و شیوه‌های منطقی تبعیت می‌کند (احمدی‌زاده و همکاران، ۱۴۰۱: ۶).

در مقام تطبیق اصل یاد شده با مسأله مورد بحث، به نظر می‌رسد که لزوم پرداخت مثل یا قیمت، به عنوان بدل از عین در صورت تعدّر رد مال، یک اقدام عادلانه و منصفانه مطرح می‌شود؛ زیرا چنین پرداختی نه تنها جبران‌کننده خسارت مالک است، بلکه از تزییع حقوق او جلوگیری می‌کند. بدین ترتیب، پرداخت مثل یا قیمت، به‌عنوان یک عمل منطبق با اصل عدل و انصاف، به تحقق عدالت اجتماعی کمک می‌کند.

اقدام ضروری و پذیرفته‌شده در جامعه، از تضییع حقوق مالک جلوگیری بعمل می‌آورد.

از تمامی ادله مذکور، چنین محرز گردد که نظر به قطعیت لزوم جایگزینی مثل و یا قیمت مال در صورت رد عین آن، جای تردیدی نیست که قانونگذار می‌بایستی به این وجه تصریح می‌نمود. شاید چنین گفته شود که فحوی کلام قانونگذار رساننده مقصود است و عدم تصریح، دال بر فقدان این شق از مسأله در نظر قاضی نمی‌باشد. در پاسخ چنین گفته می‌شود که مطابق اصل شفافیت قوانین، قانونگذار باید قوانین را به زبان ساده و روشن در تدوین کند تا شهروندان بتوانند به راحتی آن‌ها را درک کنند؛ از طرفی وقتی که قوانین به طور واضح بیان شده و در دسترس هستند، امکان نظارت بر اجرای آنها و پاسخگویی مسئولان افزایش می‌یابد. در نتیجه، اصل شفافیت نه تنها بر پایه‌گذاری یک جامعه دموکراتیک و عادلانه تأثیر دارد، بلکه بنیاد اعتماد عمومی به نظام حقوقی و دولت را نیز تقویت می‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد که با وجود ادله مطروحه، به انضمام اصل شفافیت قوانین، بازنگری در مادتهای ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری، ضرورت می‌یابد.

۳-۵. تطابق یا تعارض تبصره ۲ ماده

۲۱۵ قانون مجازات اسلامی با فقه

همانطور که پیش از این ذکر گردید، قانونگذار در تبصره ۲ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی، قائل به این شده است که چنانچه نگهداری مال کشف شده از جرم، برای دولت، مستلزم هزینه نامتناسب باشد، یا منجر به خرابی و یا کسر فاحش قیمت آن شود و برای دادرسی نیازی به حفظ مال نباشد و همچنین اموال ضایع شدنی و اموال سریع‌الفساد، حسب مورد بنا به دستور

جرم، سبب ورود زیان به غیر می‌گردد؛ قائل شدن به پرداخت مثل و یا قیمت مال در صورت تعدر رد آن، مستند به دلیل عقل می‌باشد.

ی: بناء عقلا

در ابتدای استناد به بناء عقلا جهت اثبات مشروعیت پرداخت مثل و یا قیمت مال در صورت عدم امکان رد عین آن، گفتنی است که فرق بین دلیل عقل و بناء عقلا در این است که دلیل عقل به استدلال‌های منطقی و عقلانی فردی اشاره دارد که بر پایه تفکر و تحلیل شخصی استوار است و بر اساس آن، فرد می‌تواند به نتایج و کمک‌های منطقی و اخلاقی دست یابد. به عبارت دیگر، دلیل عقل، نوعی قضاوت شخصی و فردی است که از توانایی‌های عقلانی و منطقی انسان بر می‌خیزد. در مقابل، بناء عقلا به توافق و فهم عمومی میان اقوام و جوامع اشاره دارد که بر اساس تجربیات مشترک و درک متقابل شکل می‌گیرد. بنا عقلا نشان‌دهنده یک معیار اجتماعی در تصمیم‌گیری‌ها و اعمالی است که معمولاً از سوی گروه‌های مختلف به‌عنوان صحیح یا معقول شناخته می‌شود. به طور خلاصه، در حالی که دلیل عقل بر تفکر فردی و منطقی مبتنی است، بناء عقلا، رفتاری است که مورد پذیرش خردمندان یک جامعه بوده و منطبق بر عقل نیز می‌باشد و بر اجماع و فهم مشترک جامعه متکی می‌باشد و این دو مفهوم از نظر منبع اعتبار و شیوه استدلال، با یکدیگر تفاوت دارند. سیره مستمره عقلا در عالم این بوده که به هنگام بروز حوادث، همواره از هیچ کوششی به منظور جبران خسارت، دریغ نمی‌کرده‌اند. عقلای جامعه توافق دارند که در مواردی که بازگرداندن عین مال ممکن نیست، جبران آن از طریق رد مثل آن و یا پرداخت مبلغی معادل با ارزش مال، به‌عنوان یک

براینکه عدم مالکیت مجرم نسبت به عوایدات جرم اثبات گردید، به تبع، نظریه وکالت و نمایندگی دادستان یا دادگاه، در فروش مال تحصیل شده از جرم، موضوعیت پیدا نمی‌کند.

فرض سومی که به ذهن می‌رسد این است که بپذیریم اقدام قانونگذار در صدور جواز فروش مال تحصیل شده از جرم، از باب ضرورت حفظ نظام که مستندل به قاعده «حفظ نظام» می‌باشد، توجیه‌پذیر است؛ این نظریه می‌تواند مقاصد قانونگذار را تأمین کند؛ زیرا قاعده موردنظر، احکامی مثل لزوم مراعات مصلحت عمومی را در بر می‌گیرد (غروی اصفهانی، ۱۴۰۸: ۶۰/۲). بعلاوه اینکه، به نظر می‌رسد اقدام قانونگذار از اعطای اختیار به دادستان یا دادگاه در فروش عوایدات جرم، از باب امین بودن آنها نسبت به مال باشد؛ بخشی از تبصره ۲ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی با مضمون «..... و وجه حاصل تا تعیین تکلیف نهایی در صندوق دادگستری به عنوان امانت نگهداری می‌گردد» شاهد بر این نظریه می‌باشد.

۶. نتیجه

قوانین ناظر به رد مال، اعم از ماده ۲۱۴ و ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری در جهت احقاق حقوق زیان دیده تشریح شده‌اند، لیکن از جهاتی که در این نوشتار تبیین گردید دو ماده اخیرالذکر نیازمند بازنگری می‌باشند؛ زیرا قانونگذار در این دو ماده، شقوق متفرع بر رد مال را کاملاً تصریح ننموده است و صرفاً از «رد اموال و اشیاء مذکور (در ماده)» تعبیر آورده است. این در حالی است که اجرای قانون مستلزم درک و فهم آن بوسیله مخاطبان (اعم از مردم و مجریان قانون) است و این امر صرفاً با نگارش قانونی صریح و شفاف تحقق‌پذیر

دادستان و یا دادگاه قابل فروش می‌باشد، قائل شدن به فروش آن مال، به دستور دادستان یا دادگاه از ابهاماتی برخوردار است که نیازمند تشریح می‌باشد. اولاً اینکه آیا صرف تحقق جرم می‌تواند مجوزی برای این باشد که اموال کشف شده از جرم، به دستور دادستان یا دادگاه فروخته شود؟ آیا این امر، با مبانی فقهی سازگاری دارد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، نقش دادستان یا دادگاه در صدور حکم فروش چیست و مستند به کدام مؤیدات فقهی است؟

نخستین جهت شرعی که بر جواز فروش اموال کشف شده از جرم به ذهن می‌رسد، ادعای اعراض مالک از مال است. احراز مالکیت مجرم نسبت به عوایدات حاصل از جرم، اساسی‌ترین مسئله در بحث اعراض می‌باشد؛ چه اینکه اگر مالکیت، قطعی و محرز نباشد، آثار خود اعم از اعراض یعنی قطع ارتباط مالکیت را بر جای باقی نمی‌گذارد (موسوی گلپایگانی، ۱۴۰۹: ۲۸۸/۲؛ بحرالعلوم، ۱۴۰۳: ۱۹۵/۲؛ قزوینی، ۱۴۱۴: ۲۹۱). اعراض، مثل سایر اعمال حقوقی، زمانی معنای حقیقی خود را می‌یابد که با احتمال عدم مالکیت همراه نباشد (روحانی، ۱۳۸۲: ۱۲۸؛ مامقانی، ۱۳۵۱: ۴۴۰/۳). بدیهی است که رابطه مجرم با مال تحصیل شده از جرم مشروعیت ندارد و مصداقی از اُکل مال به باطل است که مستند به ادله‌ای نظیر آیه شریفه «لاتأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجاره عن تراض منکم» (نساء / ۲۸) حرام است. بنابراین با انتفای مالکیت مجرم نسبت به عوایدات حاصل از جرم، فرض اینکه فروش حاصل از جرم، به دستور دادستان یا دادگاه، از باب وکالت و نمایندگی باشد نیز منتفی می‌گردد؛ چون وکالت و نمایندگی، دائر مدار اذن از جانب مالک برای تصرف در مورد وکالت است و بنا

۷. سهم نویسندگان

تهیه و تدوین پژوهش حاضر بوسیله نویسندگان انجام گرفته است.

۸. تضاد منافع

در این مقاله تضاد منافع وجود ندارد.

است. به عبارت بهتر، هرچه قانون از شفافیت و صراحت بیشتری برخوردار باشد، از تفسیر و تغییر در امان خواهد بود و عمر بیشتری نیز خواهد داشت. مسأله دیگری که مطمح نظر نگارنده در این نوشتار قرار گرفت، تبصره ۲ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی می‌باشد. قانونگذار در این ماده، با یک نگاه کلی، در مورد مالی که از طریق جرم تحصیل شده، با در نظر گرفتن فروضی مثل هزینه نامتناسب نگهداری مال برای دولت، کسری فاحش قیمت آن و یا خرابی، و سریع الفساد بودن مال، عدم نیاز به حفظ مال برای دادرسی و همچنین ضایع شدنی، حسب مورد، قائل به فروش مال به دستور دادستان یا دادگاه می‌باشد. موشکافی در مؤیدات فقهی بیانگر این است که به دلیل عدم مالکیت مجرم نسبت به مال تحصیل شده از جرم، مشروعیت اعطای فروش این مال به دادستان یا دادگاه، صرفاً می‌تواند مستند به قاعده حفظ نظام و امین بودن دادستان یا دادگاه نسبت به این قبیل اموال، توجیه‌پذیر باشد.

منابع

الف. منابع فارسی

کتاب

- بهرامی احمدی، حمید، سوء استفاده از حق، بی جا: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۷.
 - جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۸.
 - جمعی از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۲۶.
 - خالقی، علی، نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، ۱۳۹۳.
 - زراعت، عباس؛ مهاجری، علی، آیین دادرسی کیفری، تهران: نشر فکرسازان، ۱۳۸۶.
 - کاتوزیان، ناصر، الزامهای خارج از قرارداد، ضمان قهری، مسئولیت مدنی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
 - گلدوزیان، ایرج، محشای قانون مجازات اسلامی بر مبنای قانون مصوب ۱۳۹۲/۲/۱ به همراه مفاهیم جدید و قوانین جزایی پیشین، بی جا: مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۹۲.
 - محمدی، ابوالحسن، قواعد فقه، تهران: نشر یلدا، ۱۳۷۴.
 - محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۶.
 - مدنی، سیدجلال الدین، آیین دادرسی کیفری، تهران: نشر پایدار، ۱۳۸۷.
 - مرعشی، محمد حسن، دیدگاه‌های نو در حقوق، چاپ دوم، تهران: نشر میزان، ۱۴۲۷.
 - یزدانیان، علی رضا، قواعد عمومی مسئولیت مدنی، بی جا: انتشارات میزان، ۱۳۸۶.
- مقاله**
- احمدی زاده، سید حمیدرضا؛ محمودی جانکی، فیروز؛ شیدائیان، مهدی، جایگاه اصل انصاف در فقه و حقوق کیفری ایران، فصلنامه فقه جزای تطبیقی، دوره دوم، شماره چهارم، صفحات ۱۱۰-۱۰۱، ۱۴۰۱.
 - رهبر، مهدی؛ خطیبی، منیره، مثلی و قیمی از منظر فقه اسلامی و حقوق ایران، دوفصلنامه فقه مقارن، سال سوم، شماره ۵، صفحات ۴۱-۶۲، ۱۳۹۴.
- ب- منابع عربی**
- احمد محمد، سلیمان، ضمان متلفات فی الفقه الاسلامی، بی جا: انتشارات مطبوعه السعاده، ۱۴۰۵.
 - اصفهانی، محمد حسین، حاشیه بر مکاسب، بی جا: دار المصطفی (ص) لإحياء التراث، بی تا.
 - انیس، ابراهیم و دیگران، المعجم الوسیط، مصر: بی نا، ۱۹۶۱.
 - بحر العلوم، محمد بن محمد تقی، بلغة الفقیه، تهران: منشورات مکتبه الصادق، ۱۴۰۳.
 - حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹.
 - حسینی روحانی، صادق، فقه الصادق علیه السلام، قم: مدرسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۲.

- حسینی سیستانی، علی، قاعده لا ضرر و لا ضرار، ترجمه اکبر نایب زاده، بی جا: انتشارات خرسندی، ۱۳۸۹.
- حمد شراره، عبدالجبار، احکام الغصب فی الفقه الاسلامی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۹۵.
- خوانساری، جلال الدین محمد، شرح غررالحکم و دررالکلم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۰.
- خوئی، ابوالقاسم، محاضرات فی أصول الفقه، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۴.
- رشتی نجفی، میرزا حبیب الله، کتاب الغصب، بی جا، ۱۳۲۲.
- روحانی، سید صادق حسینی، المسائل المستحدثة للروحانی، قم: مؤسسه دار الكتاب، ۱۳۸۲.
- سعدی، ابوجیب، القاموس الفقہی لغه و اصطلاحا، دمشق: دار الفکر، ۱۴۰۸.
- طباطبایی، سیدعلی، ریاض المسائل، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲.
- غروی اصفهانی، شیخ محمد حسین، حاشیه المکاسب، بی جا، ۱۴۰۸.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: نشر هجرت، ۱۴۱۰.
- فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: منشورات دار الرضی، ۱۳۸۳.
- قزوینی، ملا علی قاریوزآبادی، صیغ العقود و الإیقات محشی، قم: شکوری، ۱۴۱۴.
- کاشف الغطاء، محمدحسین، تحریر المجله، قم: المکتبه المرتضویه، ۱۳۵۹.
- مامقانی، عبدالله، مناهج المتقین فی فقه ائمه الحق و الیقین، قم: نشر آل البيت، ۱۳۵۱.
- محمود عبد الرحمان، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقہیة، بی جا: انتشارات ذوی القربی، ۱۴۳۰.
- مراغی، میرعبدالفتاح، العناوین الفقہیة، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷.
- مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه، قم: نشر الہادی، ۱۳۷۷.
- موسوی بجنوردی، سید محمدحسین، القواعد الفقہیة، قم: الہادی، ۱۴۱۹.
- موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۹.
- موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا، مجمع المسائل للگلپایگانی، قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۰۹.
- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴.

